

شدند که مسایلی که درین دور واپسین تحت بحث بین اهل سنی
 است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع و جدال در
 آن نایبتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع
 شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تالیف نمود و شود *
 تا مسایلان از رنج و کفایت آمد و رفت نجات یابند و مقیمان مجربان
 از مشقت تفهیم هر یک از مسائل آن خلاص شوند و کاتبان از محنت
 قنوی نویسی سبک و دشمن گردند * و مخلصین فی الین
 بر چاره مستقیم خود تا بر قرار مانند و از اضلال مضلین گمراه
 نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیک مفسدین دور و در طه شبه
 و تردد نیفتند * و عالمان را دلائل و براین بلا تعب تفحص و بدون
 رنج و نصب تصحیح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و
 دستاویز استدلال و اگر امیر گام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان
 دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادغام و تزویرات آنها را
 دور کنند * و باطلان از گرداب تردد و تفکر و تشتت و تخیر بر آمده
 بگرایند کسب قرار گیرند و از تیه جرائی و از بادیه سرگردانی نجات یافته
 بمنزل اطمینان سکون یابند * و کسانیکه در چاه شبهات افتاده اند
 بر آن رساله مدخل شده بجهل الممتن یقین چنگ زده از ان تمرکب

بیرون آمدن شاهراه سلامت و سلامت و سنده و مردمانیکه
 در وسط شکوگات منقش شده اند به سبب این صحیفه بزورق
 نجات تشبیه نموده از آن بهمانیکه خلاص شده بسا اهل بیت فایز
 شوند و اما این ذره بی مقدار عاجز خاکسار از انترصاب درین امر
 عظیم و قیام بر این گاه حسیم تسامعی کرد و بسبب وجوه شستی
 اقدام نمی نمود * ^{منجمه} آنها یکی آن که سبب کمی بصاحت علوم
 و نقص لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف ندانستیم * لهذا هر قدر که
 مردمان برادرین باب ترغیب و تشویق می کردند و طوا اهل کوائف
 عوارف معارف این اصغر را دیده و تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند
 این کم مایه بوالمرن به معارف طوائف لطائف خود را نگریده و زیاده تر
 ندانست می کشید و این شرح بر حسب حال خود می دید * ^{پست} *
 و اوس را به نقس و نگار یک ^{حلق} هست * تحسین کنند و او خجیل از نسبت ^{حوبیش} پستی
 و منجمه ^{عوائق} آنکه که از زمان دیر باز و دیر در از علماء مصنفین
 متقدمین و فضلاء مولفین متاخرین قریباً بعدترین انخوان المرمان
 را تحریه نموده اجمالاً حال خود و بعضی آن خود را بیان فرموده اند که
 من صنف فقل استهل ف ^{یعنی} کسیکه چیزی تصنیف کند بس نفس
 خود را نشانه ^{کلمه} و هفت تشنه مردمان سازد پس وای صد وای

بر حال ابناء زمان که حسد و عداوت بنزد ذاتی ایشان گردیده
 است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد * و منجیه موانع آنکه
 بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت
 زده گشته از علما به اعتقاد شده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی
 و ائمه دیگر بمنزله ما بکند ام کس افتد کنیم و چگونه در باییم * مدعراغ *
 که کیست بر سه باطل و کیست بر مریض * پس درین صورت
 تصنیف رساله فایده عقده بهانه دارد * و منجیه آنکه درین زمان جهالت
 نشان مردمان و اشوق تحصیل علوم و تکمیل فہوم اصلا نامند و
 رغبت تحقیق مسائل و شیون تدقیق دلائل حکم عقلا گرفته *
 تا آنکه عادت اکثر عامای زمان و قصلای دوران بران پنج گردیده
 است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان
 می پرسد و حکم آن یاد ندارند پس بهلا خط رفع عار و ننگ خود
 و خوف ہتک حرمت خود و تبرس فصاحت اعتقاد و مسائل و یا
 بوسم امر دیگر بلا توقف فی البدیہہ ہر چه در ذہن ایشان می گذرد
 جواب می دهند و اصلا پر وای فتور دین و عذاب روز پسین نمی کنند
 فعوذ بالله من ذلك * و حال آنکہ مذمت این چنین کسان بسیار آمده
 است چنانچہ در مشکوٰۃ در کتاب العلم مر قوم است قال رسول اللہ

صلی الله علیه وعلیم من افتی بغير علم کان اثمہ علی من افتاه یعنی
 هر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است
 اورا و نیز در کتاب و باب مرفوعین است الا ان شر الشرا
 العلماء وان خیر الخیر خیار العلماء آگاه باشید که بد رسیده
 بدترین بدانند و بد رسیده نیکوترین نیکان نیکان علماء اند
 زیرا که علماء متوجه اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان
 در خلق بیشتر مرایت می کند که از مردم دیگر و نیز در کتاب
 و باب مرفوعین است قال رسول الله صلی الله علیه وعلیم ان الله لا
 یقبض العلم انتزاعاً و لکن یقبض العلم بقبض العلماء حتی اذا لم
 یبق عالم یتخذ الناس رؤساً جهالاً فیسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا و
 اضلوا یعنی بد رسیده ندای تعالی نمی گیرد و باز نمی ستاند علم را که
 بکشد آنرا از بندگان و لیکن بازمی گیرد علم را بپیرانیدن علمانا آنکه
 چون باقی نگذارد هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را
 سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی
 می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه
 می کنند و من جملة من خیر الخیر و درین جزو زمان حسد و حقد که انجم
 صفات وارد رسالت است در بیان مسلمانان عموماً شایع و ذمیر

است و قیام بین علما و شرفا خصوصا جادوی و سادوی است که یکی دیگری
 را بنظر کینه می نگردند و پیوسته در عهد و عیب اومی کردند و عیب جوئی
 و سخط گوئی بسیار و دشمنی و ساختن بدگله گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند
 چنانچه بعضی بزرگان تحریر کرده فرموده اند ^{بیت} * از انبای دوران
 اند روزی نهان بینی جرمش در می رفتی جانی اگر می بود و نیائی دیگر * تا آنکه
 اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند
 و همه کس در افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت
 بجان می کوشند و نقل مجاسمی کنند چنانچه گفته اند ^{بیت} *
 صد نفس در ست آمد و کس را نظری نیست * چون رفت
 خطای همه را چشم بر آن است * شعر * ^{وعین الرضا من}
 کل عیب کليلة * و لکن عین الخطیبتی المماویا * و انباء زمان
 آن قدر حسد و بغض که با این متر بجز و تصور و معترف به نقص و قوت
 داشته اند و می دارند با کفنی کم تر داشته باشند * و هم چنین این
 اعتراض آن مقدار که حسد اهل زمان تحریر نموده است و می نماید
 دیگر کسی آن قدر نه آرموده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نسبت
 بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منعم تر بود محسود
 تر گردد ^{بیت} * ز بدرونی از باب روزگار پسر *

گذشته ایم درین گوچه از چهار پیرس * و فصل غیبی و منعم تحقیقی
 و در باره این نیازمند نعمتهای فراوان در حجتها می بی پایان اند
 اقسام مختلفه و انواع متنوعه سببه اول داشته و می دادد بلکه نعمهای
 و جهان و آسای آشکار او جهان سال سال و ماه با او روز بروز و
 ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزیاید و رفع در جاست
 گماشته و می گمارد که شمار آن از حیث تقریر و بیان بیرون و از احاطه
 تحریر و بیان افزون است * اما در تبحر در فرض بیان اسباب حسد حاسدان
 و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی امری مستحب و مرغوب و نزد منعم
 تعالی شانه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب شکوه
 در حله ثالث در کتاب الباس مرقوم است بر این معنی دال است
 قال رسول الله صلى الله عليه و سلم ان الله يحب ان يرى اثر نعمته
 على عبده و در شرح شیخ عبدالحی و هادی رحمه الله تعالی در شرح این
 حدیث مسطور است بدر سببیکه خدای تعالی دوست می دارد که
 به بندگان نعمت انعام خود را بر بنده خود ببیند چون عطا کند حضرت
 حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نهدی دوست می دارد که ظاهر شود
 اثر آن در احوال بنده به تحسین ثواب و تزییف و تجدید آن بی مبالغه
 در امران در ان بقصد اظهار نعمت و شکر کند اری آن ماعرودم

به آتش و عیون جان بوی روی آرزو به بقصد بگره و آله پنج معلوم
 می شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روانیست و گویا موجب کفران
 نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تعالی مرید خود داده مثل علم و
 فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استفاده نمایند و در مصداق
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يَنْفِقُونَ داخل شود انشی من الشرح المرقوم و هم
 به نیت آنکه اظهار نعمت فسمی از شکر است و اخفای آن نوعی
 از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب متمات کتاب
 الیوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قَاتِنٌ مِّنْ اٰتِنِي فَقَدْ شَكَرَ وَ مَن كَتَمَ فَعَلْ كَفْرًا یعنی کسی که شاکند مشر خود را
 و نفا برساند عظمای او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح
 و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام
 گم می و ابس. تحقیق کفران نعمت او کرد هنگامی الشرح المرقوم
 بطور نمونه چند نعمای او تعالی شانه که بر این احوج البیضاء علی
 فضل الله الوحید جاری و ساری داشته اجمالاً ذکر کرده
 می شود و آن این است که فصال ازلی و منعم ابدی این سار صند را
 در سس بنقد سبب لگی در سبب لگی لایه مدرسه کاکته انتظام
 فرموده بعد بس دو سال در امتحان علوم سده اوله بر جمیع طایفه

به رسد سبقت داده انعام درجه عایا با اعنائهم مشایره طبقة اولی عطا
 فرموده است * و این اول بواعت حسد حاسدان و خفد کینه دران
 بوده * بستر او تعالی بفضل خود بعد سه سال پس بست ساگی بکار
 تدریس بهره معارفت مدد سه موصوفه نمشاند و سر فراز گردانید *
 و این اعظم اسباب حسد اقران و اسثال و خفد بهره رس و هم سال بوده
 است * الامن عصمه الله تعالی من هذه الذی هیمة و فنیجا من الغیبة
 والنمیمة و قلیل ماهم * بعد ازان او بطل شایه بر حمت خود بعد سه سال
 بهره مددی چهارم و پنجم چنین تدریجاً و تعریحاً تا بدو به مددی اول بهره
 مددی و چهار سال به مشایره دو صد و پنجاه و دو پیده شناخید و بعد سه سال
 باضافه تا پیمان سه صد و پینده سرافراز گردانید * و علی بن االقیا سن
 در داده کثرت پسران و اموال و اراضی و منازل و کتب علوم
 مختلفه و خیر آنها مستغنی گردانید اما بفضل او تعالی پس در هر زمان
 بلکه در هر آن احتیاج دارم و امید صادق و در جای وائق از کرم
 و فضل او تعالی آن دارم که چنانچه این بنده به عمل خود شرمنده
 را از فضل و رحم خود در دنیا هر قسم از نعمتهای نامعد و دخواستار
 فرموده است همیشه و پیوسته آنهمه را جاری دارد تا آنکه در آخرت
 نیز عفو معاصی و جرایم او فرموده با فضال نامعد و دخواستار گرداند

و چنانچه ادر ادر دنیا با اسم محمد و جبه موسوم و مسهور رگر و انید داد
هقیقی نیز. نفس و کرم خود به معنی اصلی اسم مرقوم موصوف فرماید *
بترسل رسولنا و رسول الثقلین و هیلتنا فی الدارین و شفیعنا فی
الکونین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التعلیمات
و علی آله الطاهرین و اصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین
خاصه آنکه به جنت این همه تندرآت بنایت رساله اقدام نمی نمودم اما
هرگاه دیدم که کسی از علما و ربای تابع احکام اهتمام نمی کند و برای
دفع فساد دین و رفع جده ال دین المسلمین سعی نمی نماید آخر الامر
متوکل علی الله المنان و مهتبعینا با الله المستعان * و متمثلاً لامر
الله الرحمان که ارشاد فرموده است اففقوا یمارزقنا کم یعنی ای
کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید بر اهل الذریه تا یکه رزق داده
ام شمارا * و این شامل است همه مرزوقات را از مال و اسباب
دعای و هنر و غیره * و متبعی الامیر سیدنا رسولنا شفیعنا و منتهیاً عن نهیه
و تنهی یده علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که در شکوه در
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
مثل عن علمه ثم کتمه الیم یوم القیمه بلجام من نار یعنی
کسی که پرسیده شده از عالمی که می داند آنرا پستتر بود شیدا و آن

علم را الهام کرده می شود در دامن او از آتش دوزخ اگر علمی
 باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علما نباشد
 بگوید آن کند آزاد مانع صحیح از آن نباشد و از جهت بخل و یا عدم اعتنا
 به علم دین بود ایتیهی من الشرح المرفوع * و طامعاً لوعده تعالی چنانچه
 در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا مات الامان انقطع عمله الا من ثلثة صدقة
 جاریة او علم ينتفع به او ولد صالح یصل علیه * و در شرح هر دو مسطور
 است که چون می میرد آدی بریده می شود از وی یعنی ثواب او از هر عملی که
 می کند چنانکه باز در زوج و زکوة و جز آن بگردد عمل * یکی صدقه
 روان که بعد از وی و انیم و باقی باشد مانند وقفها و سیاهای نجر
 از چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن * دوم علمی که نفع گرفته می شود
 بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و اتساع پذیر * سیوم فرزند
 نیک که دار که دعا کند او را بعد از موت او انتهی من الشرح و
 در عن وقت تفرق بال و نشئت حال و عالی کلال و صفت
 کلال و کثرت علایق و نور عواقب و هجوم خلا یق کمر
 است بمیان جان بسته برای تحقیق سالی که در میان
 روان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتبره

نظر کردم و اعلان نمودم پس بفضل او تعالی آنچه قول
 صحیح و حق صریح یافتیم بیان نمودم * و دلائل آن از قرآن و حدیث
 و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفیح خود در یافتیم
 و بر آوردیم ثبت نمودم * و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات آنچه
 از فیضان او تعالی در ذهن قاصر و عقول فاجر خود درک نمودم بصورت
 سوال و جواب تحریر نمودم * و منجمه آن مسائل مسئله نذر انیر الله است
 که اولاً مولانا حمید العزیز رحمة الله تعالی آنرا مشهور کردند پسر جناب
 حضرت سید احمد شهید قدس سره آنرا رواج دادند * بعد از آنکه
 بان برود و جناب گونه حسد داشتند و نیز فضلائیکه اباعن جلی بنزوه
 اولیای عادی بودند و آنرا در سیاه قضای حاجات خود نامی بنده داشتند
 انکار کردند بلکه دلائل جواز آن بر حسب زعم خود بپیش آوردند *
 لهذا در بیان مردمان اختلاف بسیار و منازعات بی شمار
 در آن واقع شده خصوصاً مسئله نذر جانور بنام همیر خدا می تعالی
 که اکثر عوام و بعضی خواص نیز در آن گرفتار اند * و باعث
 منازعات و موجب مخاصمات در آن چند چیز است * اول آنکه
 از قدیم الایام در میان انام از خواص و عوام معمول و مروج
 است که در ماده شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

در ایام بزرگان نذری کنند و آنرا وسیلهٔ انجام مرام خود می پندارند
 علی الخصوص پسرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود
 نذری کنند و پیریدان خود نیز تزییب می دهند چنانچه در احوال ایشان
 مذکور شد و دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه
 مَا أَهْلَ بِهِ لغير الله استلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفایسه
 مند او که معتقد مثل بیضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده
 اندین سبب اکثر نا تمیزین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیر می
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی
 از مسلمانان نام غیر خدا می تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله
 گفته ذبح می کند تا آنکه شاه احمد عرف ملا جیون در وسطه این شبهه
 افتاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانور یکی بنام او لیاند
 می کنند حلالی است و در دفع شبهه مرقوم در آخر این رساله بفضله
 تعالی با حسن و چو مذکور خواهد شد سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین
 برین وجه جاری است که اولی بنام بزرگی نذری کنند اما وقت
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدا می تعالی بر زبان می رانند
 پس اکثر قاصدین بلا حظه تسمیه عند الذبح حل آن مند و در
 زعم می کنند که لهذا مسئله مرقوم را در کتب تفایسه و احادیث و فقه

و فتاوی عقبن کردم پس آنچه او تعالی از نفس و کرم خود قول ظاهر و
دشمن و حق و باهر و میرهن در نظر این نیازمند الهی دانموده بر نگاشتم
و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان
نموده بر قیم کردم * و شبهاتی که مردمان را خطوری کند نقل کرده جواب
آن هر چه او تعالی در صدر این راجح القفا فرموده ثبت نمودم * و بعضی
دلائل که بمقامات بلند و مناسب است برای تسهیل طالبان
آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام تکراراً ذکر نمودم و حواله بر سابق و
لاعی کمتر کردم * و این رساله را دفع الشرور عن مسائل النذور
نام نهادم * تا برای طالبان تذکره و تضرع باشد و برای غافلان
تذکره و تنذیر بود * و برای اهل معرفت و قضیات و سنا و نیز محکم
و سند مستحکم بدست آید * و برای مسکوران و سرکشان صحت قاطع
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد * و برای محبان دینی انبی باریه و جنت
 عزیزان حال و آینده اولی ذخیره گردد * و برای دعای خرد و حق
این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود * و به جنت
نجاست و مغفرت این منیب از درگاه غفار مجیب انوی
وسپاه شود * و عاشا و کلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا
اعتبار عادت آبایی و پیران خود و یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا تحاظ آدایش سنن خود و یا پاس عار و سنگ نفس خود هرگز
 نکر دم و نیز چنانچه عادات اکثر انبای زمان است که در واقعات
 و حوادث اولاً حکمی بر حسب خواهش و بر طبق عرض خود اختراع
 می نمایند بعد در کتب شرعیه تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقرر شود
 ایشان صراط یا کتایه بر آید و هر وجهی که ممکن باشد از روی
 تادیل یا از راه اجتهال و یا قول نصیحت و یا روایت شاذ و دلیلی
 هست ایشان افتد پس با عالمان مباحثه و مجادله می نمایند
 و عوام را در دام مکر و فریب خود می اندازند نعوذ بالله منها که
 این صفات اهل هوا و آنگران و عادات صنایع بان طغیان در رسم
 الهی بر تلان است بلکه خود در احوالی الذهن گردانیده حکم حادثه مرقومه
 را در کتب شرعیه تفحص کردم پس اینچ از فصل او تعالی قول صحیح
 و حق صریح دریافتم درین رساله درج نمودم و کفنی بالله شهید ا
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العلیم
 و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل
 و ما انا شرع فی الامرام و مستعینا بالله العلام و متوکلنا علی ذی
 الجلال و الاکرام و متوکلنا بالنبی خیر الانام و علیه و علی
 آله الصوة و السلام بدانکه جانوده می که از قسم چاره باید باشد مانند

بز و گوسپند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و پرنده و چنانچه ماکیان
 و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می ستودند و بنام
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتیم که این گاو برای حضرت فلان
 و استم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواهر و
 طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یار و ج خیریت بود مانند شیخ سید و
 و گالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر
 و یا بلا حظ تخریب با و یا با سید خوشنودی او یا بقصد چا باوسی
 و خوشامد او و یا بلحاظ دفع رنجش او و یا بار او دفع شد او و یا
 بغرض دفع آفت و بلا از مسکنیکه در آن و هم آن باشد و
 امثال آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت
 ذبح نام مبارک خدا می ستودند و یا آنرا سر دادن
 و واکنده شدن چنانچه هندوان گاو را بنام بی سر می دهند و بهیچ
 وجه انتفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم
 داشته و جمیع وجوه ایذا و تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه
 بمیرد و یا بلا تعین جانوری اولاً نذر بنام غیر خدا نمودن که در
 زبان هندی آنرا منت کردن می گویند چنانچه گفتیم که اگر فلان
 حاجت من بر آید پس گوسپندی را بنام فلان بز و گ

خواهم داد بعد و جانوری را بر حسب نذر سابق تقصد ادای آن
 خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ نوشته شود حاجت
 او را از او آرد کرده و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت
 سابقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن
 یعنی ذبح کردن یا مردادن یا پرورش کردن * داین همه که
 مذکور شد تفصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدا ای تعالی
 به نیت مرقومه بود * و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری
 را بنام غیر خدا ای تعالی نام زد کند بلکه جانوری را ذبح نماید برای
 غیر خدا یکی از نیتهای مرقومه * و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه
 کسی و یا نزد قبر بی بلا میت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام زاده
 حضرت امام حسن رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا
 افتاد داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوجه من الوجوه
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناذر * و در جمیع
 صورتهای مرقومه نیتی از نیتهای مذکور در وقت ذبح متحقق
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند *
 و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هنگام روانه شدن کسی

ین سفر و یا بوقت عروس آوردن بخانه و مانند آنها نیست دفع آفت
 و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیوانه‌ها و خلاصه این همه
 آن است که جانوری را برای خداستغالی نام زده کردن و برای
 او تعالی ذبح نه کردن بلکه برای غیر خداستغالی مقرر کردن و یا
 برای غیر ذبح کردن * و حاصل آنکه از نام زد کردن جانوری
 برای غیر خداستغالی مقصود آن باشد که جان آن جانور را بنام
 آن غیر مبین کردن در برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن
 جانوری برای غیر خداستغالی مقصود آن باشد که کشتن او و خون
 ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن مقصود بذات نباشد بلکه
 به تبییست ذبح بود پس این همه صورتها حرام شهید و آن جانور
 نیز حرام مانند مرد است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال
 مجتهدین ثابت است * اما دلایل از قرآن شریف این است
 ذر سورۃ بقره انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به
 لغیر الله جز این نیست که حرام گردانید خداستغالی بر شامرده و خون
 و گوشت خنزیر و چیزیکه آواز بر داشته شود برای غیر خدا بد آن چیز
 یعنی به نیست تقرب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری آواز داده
 شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل أن بشرط بقای نیست سابقه تا وقت ذبح * و علت حرمت
 آن تقرب و تعظیم غیر خدا است بجان آن جانور چنانچه آینه مفصلا
 مذکور خواهد شد * و وجه تمسک باین آیت آنست که اهللال در اصل
 لیت به معنی باند کردن آواز است بعد از آن در بطن آواز استعمال
 یا نیت باند باشد یا نیت بلعانی القاموس اهل الرجل صاح
 و اهتبل الصبی رفع صوته بالیکاء کاهل و کذلک متکلم رفع صوته
 او خفض * و فی الصراج اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبية و اهل
 بالتسمية علي الذبيحة و قوله تعالى و ما اهل به لغير الله اي نودي
 عليه بغير اسم الله و اصله رفع الصوت * و فی الصحاح كذل لك
 يعين هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته
 عند النظر الى الهلال و غيره و قوله تعالى و ما اهل به لغير الله اي
 ذكر عليه اسم غير الله * و فی تاج المصادر الالهلال آواز برداشتن
 و ما اهل به لغير الله اي نودي عليه بغير اسم الله و فی کنز اللغات
 الالهلال آواز برداشتن و نام جزئی برداشتن * اما مفسرین
 در تفسیر قوله تعالی و اما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی
 معنی حقیقی یعنی بطن آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی را داده نموده گفته اند یعنی

ما ذببح لغير الله چنانچه امام محي السهم يروي در معالم التنزيل
 مرد و قول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذببح
 للاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا
 لا لهتهم يرفعون بن كرها فجرى ذلك من امرهم حتي قيل لكل ذابح
 وان لم يجهر بالتسمية مهمل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه اسم
 غير الله * وفي التفسير الكبير لمولانا فخر الدين الرازي وما اهل
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رافع صوته
 مهمل ثم قيل للمحرم مهمل لرفع الصوت بالتلبية * والذابح مهمل
 لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذببح ويرفعون اصواتهم
 بن كرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذببح للاصنام وهو
 قول مجاهد وضحاك * وقال ربيع ابن انس وربييع ابن زيد يعنى
 ما ذكر عليه غير اسم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة
 للفظ قال العلماء علوان مسام ذببح ذبيحة وقصد بن بجهما التقرب
 الخا غير الله صار مرتدا و ذبيحة مرتدا انتهى بلغظه * وفي تفسير
 الحاكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غير اسم الله هذا عن
 الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذببح لغير الله هذا من قتادة ومجاهد
 الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم غير الله على الذبيحة

وانه يحرم واختلقوا قیمن ذبیح لغیر الله بالقلب ولا بظہر ذلک
فمنہم من یحرم وهو الاول * و فی تفسیر الکشاف اهل بہ لغیر الله ای رفع
بہ الصوت للصنم وذلک قول اهل الجاہلیة باسم اللات والعزیة انتهى *
و فی تفسیر الحداد فی سورة المائدة وما اهل لغیر الله بہ ای وحریم
علیکم ما ذکر علیہ عند الذبیح اسم غیر الله وذلک انہم كانوا ینزلون
لاصنامہم یتقربون بل بحبہا الیہا فحریم الله کل ذبیحة یتقرب بل بحبہا
اللی غیر الله تعالی عند الذبیح و ہر گاہ ارکت نمت و تقابیر ظاہر و باہر
شد کہ معنی حقیقی اہلال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر
قول او تعالی و سمع اعلم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیہ اسم غیر الله یعنی
انہ نام غیر خدا بر و ذکر کردہ شود راجع خواہ شد بچند وجوہ * و جہ اول آنکہ
در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقہ مرصوح است کہ اصل در کلام
حقیقت است یعنی ناوقتی کہ حمل بہ معنی حقیقی لفظی ممکن و مترصوہ
باشد ہرگز معنی مجازی آن اختیار نہ کردہ خواہ شد و ہر ظاہر است
کہ در آیہ کریمہ ان معنی حقیقی بیچ وجہ مستند نیست * و جہ دوم
آنکہ برای ترجیح معنی مجازی فریہ ضرور است و در اینجا بیچ
فریہ بر رتجان معنی ذبیح نیست * و جہ سیوم آنکہ اکثر علماء معتقدین
ان اہل انت اول معنی حقیقی اہلال ذکر کردہ تفسیر آیہ مرتوضہ

همین گونه نموده اند که مانند اسم غیر الله چنانچه از صحاح
 و معراج و شمس العلوم و تاج المعاد در نقل کرده ام * پس
 صحت ظاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم
 استتمالات الفاظ قرآنیه اند آیه وانی الهدایه در معنی حقیقی
 خودش مستعمل است یعنی بجزیکه نام غیر خدا بر او ذکر کرده شود
 مراد است * و چه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا
 فتح الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا المقول اولی لانه
 اهل مطابقة للفظ * ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر اسم
 مناسب تر است زیرا چه این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبیح می بود پس همین قدر کفایت
 می کرد که ما اهل لغیر اسم و به لفظ به حاجت داشت بلکه زائد می شد
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من
 اسم غیر الله * و ز منشی در تفسیر کلمات آورده ما اهل به لغیر الله
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باهم اللات والعزیة *
 و غیر حاکم المحققین آخر المدققین زبداء الممقده معین عمده المتأخرین
 مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم و منفور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

گویند فرموده اند آن جانور که آواز بر داشته شد و سهرت داده شد
 در حق آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست * و نیز از
 تعابیل صاحب هدایه صانع ظاهر است که از اهلان معنی آواز برداشتن
 اراده داشته حیث قال بان یقول با هم الله و ا هم فلان فتحریم
 الذی بیحیة لانه اهل به لغیر الله * و نیز از تعابیل قاضی خجنان که در فتاوی ای
 خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر ذبیحة المجرمی والنصاره
 حلال الا ان یسمع من فصرانی لانه همی علیه المصحیح لانه اهل به لغیر الله *
 و درین مقام اگر در خاطر ای می خجنان کند که از تعابیل کتب فقه
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب فماید سرمد او را مانند بیضاوی
 و حسینی و حدادی که قید عند الذبح مرقوم است معتباد می شود که
 ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت
 ذبح باشد و لانه پس باید که سراسبیگی نه کند که آینه بفضله
 تعالی دفع این شبهه توضیح نام و نتایج تمام خواهد آمد * و اگر کسی گوید
 که لفظ اهلان اگر چه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است
 اما در معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور
 شد که حتی قیل لکل ذابهم مهل وان لم یجهر بالقصیه و یزور تفسیر
 جلالین معنی ذبح اختیار نموده است و هم قاعده اصویب است که

هرگاه لفظی در معنی مجازی خود ستارفت و مشهور باشد پس معنی
 مجازی او اولی است * جوابش بدو در است اول آنکه معروف
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاده مستعمل شدن
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر
 ظاهری شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتى
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح پس لفظی بر آن
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن بسیار است زیرا چه
 لفظ قبل بر این معنی مشهور است * و اختیار کردن مصنف جلالین
 و یا غیر آن معنی ذبح را دلیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد * و نیز در بیضاوی
 و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است * و معراج
 حفظت شیئا و ثابت هنک اشياء * جواب دوم آنکه به فرض
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح پس باید دانست
 که قاعده اصولیه برین نیج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل
 باشد و در معنی مجازی ستارفت یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت معنی حقیقی در
 معنی مجازی زیاده مستعمل بود و شمارت و مشهور در آن باشد پس
 درین صورت نزد امام اعظم رح معنی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین معنی مجازی او اولی چنانچه در توضیح بر قوم است اذا كانت
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند البيهقيفة رح المعنى
 الحقيقي اولى وعندهما المجاز اولى و ما توفى و تمول قول امام
 است چنانچه در توضیح تلمیح بآن نموده است ان الحقيقة
 اذا كانت مسجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان لم يصر المجاز
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز
 لان المرجوح في مقابلة المرجح ما قط بمنزلة المسجورة فيترك
 ضرورة و جوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة
 لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في حد
 التعارض انتهى من التلويح و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده
 امام است چنانچه کتب فقهیه ماوا اذان است و به چهارم آنکه
 لفظ ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 اول در جزو دوم در رکوع پنجم از سوره بقره ^{بسم الله الرحمن الرحيم} اما حرم هاجله

المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله یعنی جز این
نبست که حرام کرد خدا ای تعالی بر شامردار را خون روان را
و گوشت نوک را و حرام کرد آنچه آواز بر داشته شود و با برای

تعظیم غیر خدا دوم در جزو ششم در رکوع پنجم در سوره انعام
قُلْ لَا اِجْلَ فِي مَا اَوْحِيَ الْيَسْمَعُ مَا عَلِي طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ اِلَّا اَنْ يَكُونَ
مَيْتَةً اَوْ دَمًا مَسْفُوحًا اَوْ لَحْمَ خَنْزِيرٍ فَاِنَّهٗ رِجْسٌ اَوْ نَفْسًا اَهْلًا لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهٖ

یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابیم در آنچه وحی کرده شده است به سوی
من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد
آن جز مردار یا خون روان یا گوشت خوک پس بدو سینه
ادباید است یا باشد فوس و آن جانوری است که آواز بر داشته

شده است برای تعظیم غیر خدا بآن جانور سیم در جزو
پنجم در رکوع بیست و یکم در سوره نحل انما حرم علیکم

المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به و جز این نیست
که خدا ای تعالی حرام کرده بر شامردار را خون روان را و
گوشت نوک را و آنچه آواز بر آورده شده از برای تعظیم غیر خدا ای

تعالی بآن جزو چهارم در جزو ششم در رکوع پنجم در سوره مائده
حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به